در تاريخ ۰۵ مهر ۱۳۷۸
اوامر

جلسه 11

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

فرمايش محقق بروجردي(ره) را ملاحظه فرموديد، خلاصه‌ي فرمايش ايشان اين بود كه، ماده و صيغه‌ي امر فقط دلالت بر طلب انشائي دارد، مسئله‌ي وجوب يا استحباب عنواني است كه، از مقارنات اين طلب انشائي استفاده مي‌شود. در صورتي كه امر، مقارن با مقارنات شديده‌اي باشد، از آن وجوب را انتزاع مي‌كنيم و اگر مقارن با مقارنات ضعيفه‌اي باشد، استحباب را انتزاع مي‌كنيم.

در هر دو صورت عمده‌ي فرمايش‌شان اين بود كه، ماده يا صيغه‌ي امر در وجوب استعمال نمي‌شود، بلكه مقارنات شديده، قرينه براي انتزاع وجوب است و مقارنات ضعيفه، قرينه براي انتزاع استحباب است و تأكيد دارند روي اين مطلب كه، اين مقارنات قرينه بر اينكه، امر در وجوب استعمال شود يا امر در استحباب استعمال شود، نيست.

در جواب مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند: تشكيک بين وجوب و استحباب، تشكيک ذاتي نيست و تشكيک عرضي است، كه ديروز نظريه‌ي ايشان را مفصل بيان كرديم.

نقد و بررسي فرمايشات محقق بروجردي(ره)

اشكال استاد محترم بر مقدمه ايشان

حال آيا به فرمايش ايشان اشكالي وارد هست يا نه؟ از همان ابتداي فرمايش ايشان شروع مي‌كنيم كه، ايشان به عنوان مقدمه، مطالبي را چيده و به دنبالش اين مطالب مهم را استنباط و استنتاج كرده‌اند و آن مقدمه اين بود كه، ماده يا صيغه‌ي امر دلالت بر طلب انشائي دارد.

بايد اين طلب انشائي را با قطع نظر از مبادي و علل و با قطع نظر از آثار و لوازم تحليل كنيم، وقتي مي‌گوييم: «أمرتُکَ يا إفعل»، اين فقط يک طلب انشائي است. به جاي اينكه خارجاً دست اين شخص را بگيريم كه، اين كار را انجام دهد، با لفظ طلب را انشاء كرديم.

بعد فرموده‌اند: كجاي اين طلب انشائي وجوب يا استحباب است، اصلاً در مدلول صيغه‌ي امر وجوب يا استحباب وجود ندارد.

اشکال ما به این مقدمه این است که، این فرمایش تامي نیست، شما پایه‌اي را در اول قرار مي‌دهید و بعد به دنبال آن پایه، مطالبي را مترتب مي‌کنید.

این که فرموده‌اید: طلب انشائي را باید با قطع نظر از مبادي و علل تجزیه و تحلیل کنیم، چه دلیلي بر این معنا دارید؟ تمام حرفهاي بزرگان از اصولیین این است که، طلب، گاهي ناشي از اراده‌ي قویه است و گاهي ناشي از اراده‌ي ضعیفه. طلب نفساني گاهي شدید و گاهي ضعیف است.

طلب انشائي هم، کاشف از این طلب نفساني است، چرا بدون این مبادي معنا کنیم؟ بله بدون این مبادي بخواهیم معنا کنیم، این حرف هست که، نه وجوب در آن وجود دارد و نه استحباب.

ان‌شاءالله وقتي انظار را بیان کردیم و تمام شد، بر این مطلب تأکید داریم که، راه براي تحقیق مسئله این است که، طلب انشائي صادر از متکلّم را، با توجه به مبادي و علل تجزیه و تحلیل کنیم و نه با قطع نظر از آنها. بنابراین این مقدمه‌اي که فرموده‌اند، مقدمه‌ي تامي نیست.

اشکال تلامذه محقق بروجردي(ره) بر مطلب دوم ایشان

در مطلب دوم فرموده‌اند که: در طلب انشائي که یکي از امور اعتباریه است، تشکیک راه ندارد. تشکیک ذاتي در امور تکویني راه دارد، اما طلب انشائي یک امر اعتباري است و در امر اعتباري تشکیک راه ندارد، براي این که تشکیک در حقیقتي راه دارد که، در آن حقیقت اختلاف در مرتبه باشد، مثل حقیقت وجود و نور، اما در امور اعتباریه اختلاف در مرتبه وجود ندارد، دیروز هم گفتیم که: امور اعتباریه، امور بسیطاند، امرشان دایر مدار وجود و عدم است، یا موجود هستند یا غیر موجود.

اینجا بعضي از تلامذه ایشان، مثل والد بزرگوار ما(حفظه الله) و بعض دیگر از تلامذه‌ي ایشان، یک اشکال مشترک به فرمایش ایشان دارند که، چرا تشکیک در امور اعتباري راه نداشته باشد؟ چه اشکالي دارد که، اعتبارکننده گاهي طلب شدیدي را اعتبار کند و گاهي طلب ضعیفي را؟

آنچه در تشکیک لازم است، اختلاف مرتبه است و چه اشکالي دارد که اختلاف در مرتبه در امور اعتباریه هم راه داشته باشد؟ مثال مي‌زنند که در باب بیع، گاهي هست که، بیعي از مالک اصلي صادر مي‌شود، اینجا اعتبار ملکیت تامه مي‌شود، اما گاهي بیع از فضولي صادر مي‌شود و اعتبار ملکیت ناقصه یا متزلزله مي‌شود. پس چرا مي‌فرمایید در امور اعتباري تشکیک راه ندارد؟

نقد و بررسي این اشکال

به نظر ما این اشکال بر فرمایش ایشان وارد نیست، توجیه و استدلالي که براي کلام ایشان آوردیم، ولو اینکه آن توجیه در کلمات خود ایشان هم نیست که، امور اعتباریه، امور بسیطه‌اند که، یا هستند یا نه. در نماز مي‌گوییم: یا صحیح است یا فاسد، نمي‌شود بگوییم که: صحیح قوي داریم و صحیح ضعیف.

تشکیک معنایش اختلاف در مرتبه است و اختلاف در مرتبه در موجودي معنا دارد که، در آن حرکت راه داشته باشد که، موجودي که در مرحله‌ي بالاي از حرکت است، مي‌شود قوي و آن که در مرحله‌ي پائین است، مي‌شود ضعیف. اما امور اعتباریه یک امور بسیطه‌اند، مثلا ملکیت را و یا زوجیت را اعتبار مي‌کنیم.

ديروز هم عرض كرديم كه، مي‌توانيم بگوييم دو جور زوجيت داريم، يک زوجيت قوي و يک زوجيت ضعيف. حتي در نكاح دائم و منقطع، دو نوع زوجيت نداريم، بلكه يک نوع زوجيت است، منتهي زوجيت در نكاح دائم إلي آخر العمر است و در نكاح منقطع يک زوجيت محدود و موقت است.

بنابراين به نظر مي‌رسد در امور اعتباريه تشكيک راه ندارد. گاهي طلب قويي را اعتبار مي‌كند و گاهي هم طلب ضعيفي را اعتبار مي‌كند، اما اينجا در خود اعتبار تشكيک نيست، بلكه تشكيک در معتبر ماست، اگر طلب ضعيفي را اعتبار مي‌كنيم، مي‌شود معتبر ضعيف و اگر طلب قويي را اعتبار مي‌كنيم، مي‌شود معتبر قوي. اما خود اعتبار اختلاف در مرتبه ندارد.

به نظر ما اين اشكالي كه عرض كرديم جمعي از تلامذه‌ي ايشان، نه تنها فقط والد بزرگوار ما(حفظه الله)، كه جمعي از تلامذه‌ي مرحوم بروجردي بر ايشان وارد كرده‌اند، اشكال تامي نيست.

اشكال سوم بر فرمايشات محقق بروجردي(ره)

اشكال سومي كه به فرمايش ايشان وارد است اين است كه، ايشان فرموده‌اند: وجوب را از مقارنات شديده و استحباب را از مقارنات ضعيفه انتزاع مي‌كنيم و مثال زده فرموده‌اند: گاهي مولا مي‌گويد: «إفعل يا أمرتُکَ»، با گفتن دستش را هم حركت مي‌دهد و پايش را زمين مي‌كوبد، با تندي و غلظت بيان مي‌كند، اينجا وجوب را انتزاع مي‌كنيم، اما اگر ديديم كه، خيلي به آرامي مي‌گويد و برايش مطرح نيست اگر ترک شود، از اين مقارنات استحباب را انتزاع مي‌كنيم.

اين فرمايش، ولو به حسب بدوي، يک حرف متين و مورد قبولي مي‌تواند واقع شود، اما مشكلي را حل نمي‌كند، براي اينكه مي‌خواهيم ببينيم، اگر صيغه‌ي إفعلي داشته باشيم كه، در قرآن، يا در كلام پيامبر، يا در روايات، مجرّد از مقارن هست، ظهور در چه چيزي دارد؟ مقارن نمي‌تواند مسئله و مشكله‌ي ما را حل كند و به نظر مي‌رسد كه براي ايشان خلطي واقع شده است.

مقارن جنبه‌ي تأكيدي دارد، اينكه اگر إفعل را گفت، يک مقارنات شديده هم همراه او باشد، اين مقارنات شديده جنبه‌ي تأكيدي بر وجوب دارد و الا اين مقارنات بر اصل وجوب دلالت ندارد، يعني آيا واقعاً هر جا مولا مي‌خواسته وجوب را به عبد برساند، اين مقارنات را آورده است، فرض كنيد وقتي جبرئيل آمده و گفته: «أَقِيمُوا الصَّلاة» يک مقارنات شديده هم همراهش بوده است!

مواردي داريم كه خود امر يا صيغه‌ي امر، بدون هيچ مقارني و بدون در نظر گرفتن عقل و عقلاء كه بگويند: اينجا كه امر آمده، اگر شما انجام ندهيد، استحقاق عقاب پيدا مي‌كنيد، استعمال شده و با قطع نظر از هر مقارني، از آن وجوب را فهميدند. بايد ببينيم اين وجوب را چطور از آن فهميدند؟ طبق فرمايش شما در جايي كه مقارن نيست، بايد بگوييم: اصلاً وجوبي ندارد.

در آخر فرمايش‌شان فرموده‌اند: در جايي كه صيغه‌ي امر مجرد از هر مقارن است، عقلاء حكم به وجوب مي‌كنند و وجوب را انتزاع مي‌كنند. سؤال اين است كه عقلاء وجوب را از كجا انتزاع كردند؟ هر امر انتزاعي، نياز به منشأ انتزاع دارد. مولا نشسته روي كرسي مولويت و فرموده: «أَقِيمُوا الصَّلاة»، اينجا هيچ مقارني از اين مقارنات شديده ندارد، شما فرموده‌ايد: عقلا اينجا وجوب را انتزاع مي‌كنند، عقلا از چه چيز وجوب را انتزاع كردند؟ اگر شما وجوب را يک امر انتزاعي مي‌دانيد منشأ انتزاع اين وجوب چيست؟ راهي نداريد غير از اينكه خود اين لفظ دلالت بر وجود دارد.

نظريه محقق نائيني(ره) در باب وجوب

يكي ديگر از مباني در باب وجوب، مبناي مرحوم محقق نائيني(اعلي الله مقامه الشريف)(فوائد الاصول، جلد 1، صفحه 136) است كه فرموده‌اند: وجوب را از عقل استفاده مي‌كنيم. وجوب، نه مدلول لفظي براي امر و صيغه‌ي امر است و نه از راه اطلاق استفاده مي‌شود، بلكه يک حكم عقلي است.

در توضيح مطلبشان فرموده‌اند: عقل در جايي كه بعثي از طرف مولا باشد، به لزوم انبعاث حكم مي‌كند، اگر مولا كسي را تحريک و به سوي امري بعث كرد، عقل حكم مي‌كند به اينكه، عبد لازم است منبعث شود و لزوم انبعاث همان معناي وجوب است. وجوب از نظر لغوي يعني لزوم، ثبوت، لزوم انبعاث.

پس اينكه مي‌گوييم: اگر مولا گفت: «اقيموا»، عقل مي‌گويد: بر عبد لزوم تبعيت و انبعاث هست، اين مي‌شود معناي وجوب، پس وجوب را از عقل استفاده كرديد.

اگر يادتان باشد مرحوم مظفر(ره)(در كتاب اصول الفقه) همين نظر استادشان مرحوم نائيني را بيان فرموده‌اند.

نقد و بررسي نظريه محقق نائيني(ره)

بر اين نظر اشكالات فراواني هست. اولين و مهم‌ترين اشكالي كه به اين نظريه وجود دارد اين است كه، طبق اين نظريه بايد مسير بحث را در بسياري از مباحث اصولي و فقهي عوض كنيم. اصلاً مستلزم يک فقه جديد و بلكه يک اصول جديد شود، براي اين كه در فقه يا اصول مواردي داريم كه، در آن موارد علماء نظرهايي داده‌اند و حتي مرحوم نائيني(ره) نظري دارد كه، با اين مبناي ايشان در ما نحن فيه سازگاري ندارد.

مثلاً اگر مولا بگويد: «اكرم العلماء» و بعد بفرمايد: «لا بعث بترک الإكرام»، ما از مرحوم نائيني بپرسيم اينجا شما چطور با اين دو دليل برخورد مي‌كنيد؟ شما مي‌فرماييد: «اكرم العلماء» ظهور در وجود دارد، «لا بعث بترک الاكرام» نصّ در جواز ترک الاكرام است و نصّ ظهور امر در وجوب را از بين مي‌برد، پس آن را حمل بر استحباب مي‌كنيم.

اما طبق اين مبنايي كه در اينجا قائل شديد كه وجوب يک حكم عقلي است، وقتي وجوب يک حكم عقلي شد، يعني عقل به لزوم انبعاث حكم مي‌كند، مادامي كه مولا اجازه‌ي ترک نداده و اين حكم عقل اين است. حال در اين قضيه‌ي «اكرم العلماء و لا بعث بترک الاكرام»، «لا بعث بترک الاكرام» به اين معناست كه مولا اجازه‌ي ترک داده، پس بايد طبق نظريه‌ي شما، «لا بعث بترک الاكرام» عنوان ورود بر «اكرام العلماء» را داشته باشد، چون موضوع آن را از بين برده است.

در اصول الفقه و كفايه خوانده‌ايد كه، اگر دليلي موضوع دليل ديگر را از بين ببرد، اين دليل را مي‌گويند: بر آن دليل ورود دارد.

اما خود مرحوم نائيني(ره) و همه‌ي فقهاء و اصوليين در اينجا مي‌گويند: اين «لا بعث» چون عنوان نص دارد، قرينه بر تصرّف در ظهور «اكرم العلماء» مي‌شود كه، آن را بر استحباب حمل كنيم، در حالي كه طبق مسلكي كه شما داريد، بايد بگوييم: وجوب –در «اكرم العلماء» يک حكم عقلي است و موضوع حكم عقل، انبعاث عبد مادامي كه از طرف مولا اجازه‌ي ترک داده نشده، مي باشد. «لا بعث بترک الاكرام» اجازه‌ي ترک مي‌دهد، پس اين دليل دوم بايد بر دليل اول ورود داشته باشد. خود شما هم مانند ساير فقها و اصوليين به اين مطلب التزام پيدا نمي‌كنيد.

بعبارةٍ اُخري به نحو كلي عرض مي‌كنيم كه طبق فرمايش مرحوم نائيني(ره) در جايي كه دليلي مي‌گويد: «اكرم العلماء» و بعد در دليل ديگر مي‌گويد: «لا تكرم زيداً للعالم»، جميع موارد تخصيص و تقييد، بايد عنوان ورود را داشته باشد، ديگر در ادله چيزي به نام تخصيص يا تقييد نداشته باشيم.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين